

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، پاییز ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۳، ص ۴۹ - ۷۸

واقفیه

دکتر حسن حسین زاده شانه‌چی*

پیدایش فرقه‌های مختلف در بین مسلمانان و شکل‌گیری عقاید آن‌ها، تحت تأثیر عوامل مختلف مذهبی و غیر مذهبی بوده است. یکی از آموزه‌های دینی که در شکل‌گیری عقاید شمار قابل توجهی از فرق اسلامی و به خصوص شیعی تأثیر داشته است، عقیده مهدویت است. اندیشه مهدویت در قالب شیعی آن با مسأله غیبت و رجعت کاملاً به هم پیوسته است و همین دستمایه‌ای شد برای برخی پیشوایان و پیروان فرق اسلامی تا عقاید خود را بر پایه آن بنا نهند که یکی از این فرقه‌ها واقفیه است. واقفی‌گری که یکی از ارکان اساسی آن اعتقاد به غیبت و رجعت مهدی است، در معنای عام آن، سابقه‌ای دیرین در تاریخ اسلام دارد و شمار قابل توجهی از فرق اسلامی با تمسک به عقیده مهدویت قایل به وقف شده‌اند. واقفیه در معنای خاص به وقف کنندگان بر امام هفتم اطلاق می‌گردد که عقیده به مهدی موعود و غیبت و رجعت او را، بر امام هفتم تطبیق دادند. در مقاله حاضر ضمن معرفی واقفیه و عقایدشان علل و عوامل پیدایش این جریان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

واژه‌های کلیدی: تشیع، مهدویت، واقفیه، امام موسی بن جعفر علیه السلام، غیبت.

*. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دکترای تاریخ اسلام.

معنا و مدلول واقفیه

واقفیه - یا واقفه - عنوانی است که به برخی از فرقه‌های مذهبی اطلاق می‌شود که در زمان حضور امامان علیهم‌السلام تحت تأثیر عوامل گوناگون؛ به ویژه القاء شبهات عقیدتی و انگیزه‌های مادی و غیر مادی دیگر پدید آمدند. درباره این که عنوان واقفیه به طور خاص بر چه گروه یا فرقه‌ای اطلاق می‌شود و مراد از آن در کتاب‌های رجال و تاریخ متقدم کدام یک از توقف کنندگان بر امامت ائمه علیهم‌السلام هستند، اختلاف نظر وجود دارد.

عنوان واقفیه در کتاب‌های رجال و تاریخ و نیز در شرح حال اشخاصی با چنین گرایش‌های مذهبی و یا در ذکر مذاهب و فرق شیعه بارها تکرار شده است و بر کسانی گفته شده است که در دوره‌های مختلف بر امامت امامان شیعه توقف کرده بودند، از جمله به برخی از پیروان سبائیه، کیسانیه و ناووسیه. به عنوان مثال شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* به هنگام نقل مناظره میان ابن قبه و ابی زید علوی عناوین «الواقفة علی امیرالمؤمنین» و «الواقفه علی موسی علیه‌السلام» و «الواقفه علی ابی عبدالله» را به کار برده است.^۱ و باز در جای دیگر همین کتاب از «الواقفه علی الحسن بن علی بن محمد» یاد می‌کند که عقیده داشتند امام حسن عسکری علیه‌السلام غایب گشته و او همان مهدی قائم است.^۲ ملاحظه می‌شود که در موارد فوق اطلاق عنوان واقفیه با ذکر نام امامی که بر او توقف کرده بودند همراه است و عنوان مذکور به صورت عام ولی مقید بر همه توقف کنندگان در امامت اطلاق گردیده است. نوبختی نیز ضمن اشاره به وجود توقف کنندگانی - واقفیانی - برای هر یک از امامان تأکید می‌کند که واقفیه به طور مطلق عنوان خاص کسانی است که بر امامت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام توقف کرده‌اند. او می‌گوید: «هر یک از ایشان - امامان - که در گذشت واقفیه‌ای داشت که بر امامت او توقف کردند ولی این لقب خاص اصحاب موسی بن جعفر علیه‌السلام است».^۳ محققان و نویسندگان متأخر نیز عمدتاً بر این مبنا اعتماد کرده‌اند و بر این نکته اتفاق نظر

دارند که توقف در امامت به دو گونه بوده است:

توقف به معنای عام یعنی توقف گروهی از مردم بر امامت یکی از امامان؛

توقف به معنای خاص یعنی توقف بر امامت موسی بن جعفر علیه السلام.

وحید بهبهانی در این باره می‌گوید: «واقفیه کسانی هستند که بر امامت موسی بن جعفر توقف کردند چه بسا عنوان واقفیه بر کسانی که بر امامت دیگر امامان توقف کردند هم اطلاق شود... ولی هر گاه به طور مطلق گفته شود مراد از آن توقف کنندگان بر امام کاظم علیه السلام هستند و به دیگر توقف کنندگان مربوط نمی‌شود مگر با وجود قرینه‌ای بر آن...»^۴.

با این حال برخی علماء اطلاق عنوان واقفیه را ولو به طور مطلق، بر سایر توقف کنندگان در امامت بعید ندانسته‌اند، از آن جمله شیخ سلیمان بحرانی است که ناووسیه - توقف کنندگان بر امام صادق علیه السلام را به طور مطلق تحت عنوان واقفیه ذکر کرده است.^۵ به نظر می‌رسد علامه حلی نیز چنین نظری داشته است.^۶ گفتار کشی درباره علی بن حسان بن کثیر هم می‌تواند مؤیدی بر این نظریه باشد چنان که درباره وی - که از اصحاب امام باقر و امام صادق بوده - می‌گوید: «او واقفی بود و ابوالحسن - یعنی موسی بن جعفر علیه السلام - را درک نکرد».^۷ او هم‌چنین درباره حیان سراج که در زمان امام صادق علیه السلام می‌زیسته و کیسانی مذهب بوده گفته است: «او کیسانی و واقفی بود».^۸

به هر حال در کتب رجالی بر بسیاری از توقف کنندگان بر ائمه علیهم السلام واقفی گفته شده است.^۹ با این حال، علماء به همان قاعده مذکور - یعنی اطلاق عنوان مطلق واقفیه بر واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام - عمل کرده‌اند شاید علت اشتهاار عنوان مطلق واقفیه بر واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام به سبب فراوانی واقفیه در میان اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام و شهرت یافتن این فرقه واقفی پس از وفات امام کاظم علیه السلام و ظهور رجال بزرگی از این طایفه مثل بطائنی، قندی، ابن سماعه، ابن مهران و ... بوده باشد.

اقسام توقف

پدیده توقف - یا واقفی‌گری - را با توجه به انگیزه‌ها و عوامل شکل دهنده آن و مطالعه شخصیت و عملکرد بانیان می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. توقف عادی و ساده: این پدیده نشأت گرفته از عقیده‌ای پاک و خالص بود که با برخی شبهات اعتقادی و یا تأویل‌های ناروا آمیخته شده بود. این نوع توقف را در میان همه طوایف واقفی می‌توان یافت. عوامل پیدایش این نوع واقفی‌گری به طور کلی باورهای دینی و عقاید مذهبی بودند، که عمدتاً به سبب تأویلات نادرست و برداشت‌های غلط از مبانی و اصول امامت و عدم شناخت صحیح ملاک‌های تشخیص امام شکل می‌گرفتند. دلایل عمده‌ای که این واقفیان در توجیه توقف خود بیان می‌کردند شامل: مسأله انتقال امامت به فرزند ارشد، نداشتن فرزند پسر و یا خردسالی فرزندان امام متوفی بود.

۲. توقف برنامه‌ریزی شده و هدفمند: این گونه توقف‌ها بر اساس اهداف سیاسی - اقتصادی و یا انگیزه‌های شخصی - چون جاه‌طلبی و شهرت‌طلبی - بانیان آنها پدید می‌آمدند. این نوع توقف را نیز در فرقه‌های مختلف واقفیه می‌توان مشاهده کرد. اهداف سیاسی دنبال شده در این پدیده بیشتر در میان فرقه‌هایی قابل مشاهده است که فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای داشتند مانند برخی طوایف زیدیه و کیسانیه. انگیزه‌های شخصی مذکور را بیشتر در سران واقفیه امام صادق علیه السلام و واقفیه امام یازدهم علیه السلام می‌توان جستجو کرد. اما انگیزه‌های مادی و اقتصادی بیش از همه در واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام بروز و ظهور داشتند که در حقیقت ارکان اساسی پیدایش این انشعاب عقیدتی بودند.

این نوع توقف اهمیت بسیار زیادی داشته است، زیرا همواره گامی خطرناک در ایجاد انشعابات در تاریخ شیعه به شمار می‌رفت و آثار فکری و عقیدتی منفی و مفاهیم و شبهات دشواری را به همراه داشت، هم‌چنین موجب برخی تحریفات در روایات معتبر و مصادر تشریح

و مبانی امامت می‌گردید. علاوه بر این، توقف‌های برنامه‌ریزی شده، خود زمینه‌ساز پیدایش توقف‌هایی از نوع اول - توقف‌های عقیدتی - بودند. تحریفات و تاویلات هدف‌مندی که توسط سران این طوایف واقفی صورت می‌گرفت موجب رویکرد کسان دیگری به واقفیه، البته با انگیزه‌های خالص عقیدتی، می‌شد. این نوع توقف و انگیزه‌های مربوط به آن را می‌توان به وضوح در واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام دید که در ابتدا تحت تأثیر انگیزه‌های مادی و شخصی بنیانگذارانشان شکل گرفت و سپس با جعل و تحریفات صورت گرفته، شکل و رنگ عقیدتی یافت.

واقفی‌گری

در تاریخ فرق و مذاهب اسلامی به خصوص در میان فرقه‌های شیعی، طوایف متعددی با اندیشه‌های واقفی‌گری وجود دارند که همگی با وجود اختلاف‌های موجود دارای یک وجه شباهت کلی هستند و آن این است که همگی عقیده دارند پیشوای آنان آخرین پیشوای برحق الهی است و بعد از او کسی را به پیشوایی - امامت - نمی‌شناسند. اغلب بر این عقیده‌اند که او همان مهدی قائم است که از میان مردم غائب گردیده و نمرده و نمی‌میرد، تا روزی که جهان را از عدل و داد آکنده سازد.

نخستین اندیشه توقف در اسلام به زمان وفات رسول خدا بازمی‌گردد. مشهور است که چون پیامبر دار فانی را وداع گفت عمر بن خطاب که بر سر جنازه حضرتش حاضر شده بود بانگ زد: «به خدا محمد نمرده است بلکه همچون موسی از میان قومش غائب گردیده و به زودی باز خواهد گشت» و پیوسته این سخن را تکرار می‌کرد چنان که مردم گمان کردند عقلش را از دست داده است.^۱ این سخن عمر به هر انگیزه و هدفی که بود اولین اندیشه توقف در اسلام بود. گرچه این اندیشه دوامی نیاورد و اساساً مورد پذیرش قرار نگرفت اما

اندیشه واقفی‌گری در طی تاریخ اسلام بارها تجدید شد و فرقه‌های مختلفی را پدید آورد.

۱. توقف بر امام علی علیه السلام؛ به نظر می‌رسد اولین کسی که واقفی‌گری را در میان مسلمانان رواج داد عبدالله بن سبا بود. عبدالله بن سبا چنان که اشعری می‌گوید افکار غلوآمیز و افراطی داشت و امام علی علیه السلام او و پیروانش را مجازات کرد.^{۱۱} اما وقتی خبر شهادت علی علیه السلام را به او دادند بانگ برداشت: «دروغ می‌گویی ای دشمن خدا، به خدا سوگند اگر مغز سر او را در کاسه‌ای نزد من بیاوری و هفتاد نفر عادل بر مرگ او گواهی دهند سخت را نمی‌پذیریم و یقین داریم که او نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد تا بر تمام زمین مسلط شود» سپس همراه اصحابش به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و از او اجازه ورود خواست و وقتی که اهل خانه اظهار داشتند آن حضرت از دنیا رفته همان سخنان را تکرار کرد.^{۱۲}

نوبختی همین مطالب را با اندکی اختصار ذکر می‌کند.^{۱۳} صاحب مقالات الاسلامیین اظهار می‌دارد که سبائیه می‌پنداشتند علی نمرده و پیش از قیام باز خواهد گشت و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، در حقیقت به نوعی رجعت اعتقاد داشتند.^{۱۴}

۲. توقف بر امام باقر علیه السلام؛ این افراد پس از وفات امام باقر علیه السلام با اعتقاد به این که امام باقر علیه السلام همان قائم منتظر است و در این باب به روایاتی استناد می‌کردند، در امامت آن حضرت توقف کردند. بغدادی می‌گوید: پس از درگذشت امام باقر علیه السلام گروهی از اصحابش قایل به مهدویت وی شدند^{۱۵} و شهرستانی تأکید کرده که آنان بر امامت حضرت باقر علیه السلام توقف کرده و قایل به رجعت وی شدند.^{۱۶}

۳. توقف بر امام صادق علیه السلام؛ گروهی از شیعیان نیز بر امامت حضرت صادق علیه السلام توقف کردند، آنها عقیده داشتند وی زنده است و از دنیا نرفته و نخواهد رفت تا ظاهر گردد و او همان مهدی موعود است. این فرقه همان‌هایی هستند که به ناووسیه معروف شدند، زیرا رئیس آنها شخصی به نام ناووسی از مردم بصره بود.^{۱۷} شیخ مفید درباره اعتقادات ایشان توضیح

بیشتری می‌دهد و به روایاتی که این گروه به آن استدلال می‌کردند اشاره کرده و آنها را باطل می‌شمرد.^{۱۸}

۴. توقف بر امام حسن عسکری علیه السلام؛ درباره امامان بعد از موسی بن جعفر علیه السلام هم واقفی‌گری وجود داشت، از جمله درباره امام حسن عسکری که عده‌ای قایل به غیبت وی شدند و شیخ صدوق می‌گوید: «توقف کنندگان بر حسن بن علی بن محمد ادعا می‌کردند که غیبتی بر او واقع شده، زیرا به غیبت ایمان داشتند ولی مصداق و موضوع آن را نمی‌دانستند و معتقد بود که وی همان مهدی قائم است».^{۱۹} نوبختی می‌گوید: «اصحاب وی - امام عسکری علیه السلام - بعد از او به چهارده فرقه تقسیم شدند: یک فرقه گفتند: حسن بن علی نمرده و زنده است بلکه غایب شده و او همان قائم است که نمی‌میرد، چون فرزندی ندارد و زمین هم از وجود امام و حجت خدا خالی نمی‌شود. آنان بسیاری از اقوال واقفیه موسی بن جعفر را می‌گفتند و چون از آنها می‌پرسیدند چه فرقی میان شما و واقفیه است؟ می‌گفتند آنها در توقف بر موسی بن جعفر اشتباه کردند زیرا او به هنگام وفاتش فرزندی داشت که به او وصیت کرد «یعنی امام رضا علیه السلام...» گروه‌های دیگری هم از واقفیه امام عسکری قایل به رجعت آن حضرت شدند.^{۲۰}

۵. توقف بر فرزندان ائمه علیهم السلام؛ گذشته از توقف کنندگان بر ائمه علیهم السلام فرقه‌های دیگری نیز بودند که به نوعی بر امامت یکی از فرزندان ایشان توقف کردند. نخستین گروه از این واقفیان، کیسانیه بودند که قایل به امامت محمد بن حنفیه و مهدویت و قائمیت او شدند. گروهی از ایشان پس از درگذشت او بر امامت او توقف کرده و بر این باور بودند که او غائب گشته و به زودی خروج خواهد کرد.^{۲۱} گروهی از همین کیسانیه که پیروان شخصی به نام ابن کرب بودند به نام کربیه معروف شدند.^{۲۲}

گروهی دیگر از قائلین به امامت محمد حنفیه، امامت پسرش ابو هاشم را پذیرفتند و پس

از مرگ او به گروه‌های مختلف تقسیم شدند که یک گروه بر امامت او - ابو هاشم - توقف کرده و قایل به مهدویت، قائمیت و رجعت وی شدند.^{۲۳} فرقه دیگری از کیسانیه بر امامت و مهدویت عبدالله بن معاویه - بن عبدالله بن جعفر - توقف کردند. آنها می‌گفتند او زنده و در کوهی در اصفهان مقیم است، وی همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد.^{۲۴}

از مهم‌ترین فرقه‌های توقف‌کننده گروهی از زبیدییه بودند که بر امامت محمد بن عبدالله بن حسن معروف به نفس زکیه توقف کردند و او را امام زنده و غایب می‌دانستند.^{۲۵} علاوه بر این‌ها گروهی از شیعیان نیز پس از درگذشت امام باقر علیه السلام به این عقیده گرویدند، از آن جمله اصحاب مغیره بن سعید بودند که قایل به امامت محمد نفس زکیه شدند و چون او کشته شد بر امامتش توقف کردند.^{۲۶}

اسماعیلیه، فرقه‌ای که قایل به امامت اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام بودند به دو گروه تقسیم شدند: گروهی امامت محمد پسر اسماعیل را پذیرفتند اما گروه دیگر بر امامت اسماعیل توقف کرده و قایل به مهدویت او شدند. آنها عقیده داشتند اسماعیل نمرده بود بلکه پدرش امام صادق علیه السلام وی را از دیدگان مردم غایب ساخت تا گزندی به وی نرسد. و او زنده خواهد ماند تا روزی که بر همه زمین تسلط یابد. این گروه اسماعیلیه خالصه هستند.^{۲۷} اما از پیروان محمد بن اسماعیل نیز گروهی قایل به مهدویت وی شدند و بر امامت او توقف کردند.^{۲۸}

۶. توقف بر امامت دیگران؛ پدیده توقف در میان فرقه‌های غیر شیعی هم وجود داشت، از جمله گروهی از اصحاب ابو مسلم خراسانی بودند که به امامت او ایمان داشتند و ادعا می‌کردند او نمرده و زنده است.^{۲۹} از پیروان عباسیان نیز گروهی به نام راوندیه بودند که اعتقاداتی مشابه گروه مذکور داشتند که به تدریج مدعی نبوت و الوهیت ابو مسلم شدند و منصور خلیفه عباسی عده‌ای از آنان را کشت.^{۳۰}

واقفیه

پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امام هفتم شیعیان، با توجه به شرایط و موقعیت خاص حاکم بر این دوره، شیعیان و اصحاب آن حضرت در مسئله امامت و جانشینی ایشان به دو دسته تقسیم شدند: یک گروه که بخش اعظم شیعیان را شامل می‌شد با توجه به وصیت امام علیه السلام و دلایل و شواهد کافی، امامت فرزند ایشان، علی بن موسی الرضا علیه السلام را پذیرفتند و وی را به عنوان امام هشتم تأیید نمودند. این دسته که بزرگان اصحاب امام کاظم علیه السلام را هم شامل می‌شد به نام قطعیه مشهور شدند.^{۳۱}

اما گروه دیگری از اصحاب امام هفتم علیه السلام بنا به دلایلی، از اعتراف به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام و یا هر کس دیگری سرباز زده و در امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند. آنان اظهار می‌داشتند که موسی بن جعفر علیه السلام آخرین امام است و کسی را به امامت تعیین نکرده و یا دست‌کم ما از آن آگاه نیستیم. این گروه که به سبب طرح عقاید مختلفی به چند شاخه قابل تقسیم هستند واقفیه - واقفه - نامیده شدند. این عنوان گرچه بر فرقه‌های دیگری با عقاید مشابه ایشان اطلاق شده ولی به نظر می‌رسد با توجه به گسترش کار ایشان و تداوم آن تا مدت قریب به یک قرن به عنوان مطلق واقفیه - هر گاه بدون قیدی خاص ذکر شده - اختصاص به این فرقه - یعنی واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام - داشته است.

واقفیان با نام دیگری هم شناخته می‌شوند: ممتوره. این عنوان در اصل از ترکیب اضافی کلاب ممتوره - سگان باران خورده - گرفته شده است که حاکی از پلیدی و پستی سران این طایفه است. سبب نامیده شدن آنها به این لقب، این است که در مناظره‌ای بین سران واقفیه و برخی از بزرگان شیعه، زمانی که بحث به نتیجه نرسیده و واقفیان از پذیرش دلایل و براهین علماء شیعه سرباز زدند یکی از شیعیان خطاب به آنها گفت: «شما همچون سگان باران خورده (کلاب ممتوره) هستید».^{۳۲} از این رو در بین شیعیان قطعیه این گروه به نام ممتوره شهرت

یافتند اما عنوان واقفیه بر آن چیرگی یافت و شهرت آنان به این نام بیشتر گردید. واقفیان در خصوص این که امام هفتم از دنیا رفته یا زنده است؟ و اگر از دنیا رفته چگونه بوده؟ و اگر زنده است چگونه؟ و مسأله امامت پس از او به چه نحوی است؟ و سخنان گوناگونی اظهار داشتند به نحوی که می توان ایشان را در پنج یا شش دسته جای داد ولی همگی در یک عقیده مشترک هستند اینکه: موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی موعود و قیام کننده خاندان رسول خداست که روزی قیام خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود؛ دنیایی را که از ظلم و بیداد آکنده شده باشد و بر همین اساس امامت کس دیگری را نمی پذیرفتند:

اما شش گروه مزبور واقفیه را می توان به نحو دیگری در چهار دسته تقسیم بندی کرد:

۱. گروهی که عقیده داشتند موسی بن جعفر علیه السلام در گذشته ولی رجعت خواهد کرد و به این دنیا باز خواهد گشت.
 ۲. این گروه معتقد بودند امام هفتم علیه السلام از دنیا نرفته بلکه زنده است و از دیدگان مردم غائب گردیده و تا روزی که قیام کند در غیبت به سر خواهد برد.
 ۳. این گروه اظهار می کردند ما نمی دانیم که او در گذشته یا زنده است و هیچ کدام را تکذیب یا تصدیق نمی کنیم.
 ۴. گروهی که معتقد به غیبت امام هفتم پس از رجعت بودند.
- بدین ترتیب واقفیان در چگونگی قائمیت و مهدویت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که عقیده اساسی آنان بود دچار تشتت و اختلاف شدند. اینک به طور اختصار به اقوال طوایف مختلف واقفیه اشاره می کنیم:
۱. معتقدین به رجعت
- با شهادت موسی بن جعفر علیه السلام به جز شیعیان قطعیه که به درگذشت آن حضرت یقین

داشتند و به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام اعتراف کردند، گروهی از واقفیان هم درگذشت امام هفتم علیه السلام را پذیرفتند ولی چون عقیده داشتند وی همان قیام کننده اهل بیت (قائم آل محمد) است؛ لذا اظهار داشتند که او رجعتی خواهد داشت و در آن علیه ظلم و ستم قیام خواهد کرد. این گروه خود، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

گروهی معتقد بودند امام هفتم علیه السلام به شهادت رسیده و از دنیا رفته است ولی او همان مهدی قائم امت است و چون وقت قیام او فرا برسد رجعت خواهد کرد و زمین را که از ظلم و جور پر گردیده از عدل و داد سرشار سازد. آنان به این سخن منسوب به امام صادق علیه السلام که درباره وی فرموده بود: او شباهتی به عیسی بن مریم دارد و به دست بنی عباس کشته خواهد شد،^{۳۳} استدلال می‌کردند.

اما گروه دیگری از این واقفیان شهادت آن حضرت را انکار می‌کردند و عقیده داشتند او به مرگ خود درگذشته و خداوند وی را به آسمان‌ها برده است و به هنگام قیامش او را به زمین فرود خواهد آورد.^{۳۴}

بدین ترتیب در کیفیت وفات و رجعت آن حضرت با گروه نخست اختلاف داشتند.

۲. معتقدین به غیبت

گروه دیگری از واقفیان از همان ابتدا و زمان شهادت موسی بن جعفر علیه السلام مسأله وفات آن حضرت را انکار کردند و اظهار داشتند وی از دنیا نرفته و زنده است. این گروه نیز در بین خود درباره چگونگی غیبت و مسأله امامت شیعیان دچار اختلاف شدند.

یک گروه می‌گفتند موسی بن جعفر علیه السلام زنده است، از دنیا نرفته و نخواهد رفت تا این که همه شرق و غرب زمین را تحت سیطره خود درآورد و عدل و داد را بر آنها حکمفرما سازد و او همان مهدی و قائم آل محمد است. آنان می‌پنداشتند که حضرت مخفیانه، به گونه‌ای که کسی وی را ندید از زندان خارج گردید و سپس از دیدگان مردم غائب گشته و پنهان شد اما

سلطان و درباریان ادعا کردند که او در گذشته و مردم را به توهم انداختند. آنها در این باره به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد می‌کردند که فرموده بود: او مهدی قائم امت است و حتی اگر سر بریده‌اش را از فراز کوه به پائین بیاندازند نباید باور کرد زیرا او قیام کننده اهل بیت است.^{۳۵} بدیهی است که استدلال به چنین احادیثی که با احادیث متواتر دیگر در تعارض هستند نمی‌تواند راهی برای اثبات مدعای این جریان‌های فرقه‌ساز باشد.

گروه دیگری از همین دسته که وفات امام هفتم علیه السلام را انکار کردند عقیده داشتند که وی حتی زندانی هم نشد بلکه در همان ایام غائب گردید و هم اکنون زنده است و مهدی موعود و قائم آل محمد اوست. به عقیده آنان موسی بن جعفر علیه السلام به هنگام غیبتش یکی از اصحابش به نام محمد بن بشیر را جانشین خود در کارهایش قرار داد و او را وصی خود نموده و انگشترش را به وی بخشید و آن چه را مردم بدان احتیاج پیدا می‌کنند به محمد بن بشیر آموخت و کارها را به او واگذار کرد. محمد بن بشیر هم به جای خود در هنگام مرگش، پسرش سمیع بن محمد را معرفی کرد و او پیشوای مردم بود و سپس هر کس را که سمیع معرفی کند پیشوا خواهد بود و این وضعیت هم‌چنان ادامه خواهد داشت تا موسی بن جعفر علیه السلام ظهور نماید و قیام کند.^{۳۶}

این گروه که پیروان عقاید محمد بن بشیر بودند به نام بشیری‌ها هم شناخته می‌شوند.^{۳۷}

۳. لا ادریون

گروه سوم آراء معتدل‌تری ارائه دادند، آنان اظهار می‌داشتند با توجه به اخبار بسیار درباره اینکه موسی بن جعفر علیه السلام مهدی و قائم است و نمی‌توانیم آنها را تکذیب کنیم از یک سو، و از سوی دیگر اخباری که درباره درگذشت پدر و نیاکان آن حضرت یعنی امامان قبلی به دست رسیده و همگی تائیدی بر صحّت خبر وفات موسی بن جعفر علیه السلام می‌باشند و اینها را هم نمی‌توانیم تکذیب کنیم، از این رو نمی‌دانیم که آیا وی از دنیا رفته یا زنده است و نمی‌توانیم بر

هیچ یک تأکید کنیم و نمی‌توانیم از امامت او هم فراتر برویم پس بر این امر توقف می‌کنیم تا در زمان قیام او این امر برای ما آشکار شود.^{۳۸} به نظر می‌رسد که این گروه واقع‌بینانه‌تر با مسئله برخورد کرده‌اند. ولی باید توجه داشت که استناد ایشان به روایت وارده درباره قائمیت امام هفتم علیه السلام با طیف وسیعی از روایات صحیح و متواتر در باب مهدویت در تعارض است، بنابراین استدلال آنان را باطل می‌سازد. این گروه به سبب این که در این مسأله اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و می‌گفتند: «ما نمی‌دانیم» (لا ندری) به فرقه لا ادریون معروف شدند.^{۳۹}

۴. معتقدین به غیبت پس از رجعت

گروه چهارم عقیده‌ای متفاوت‌تر از بقیه اظهار داشتند آنها ضمن این که پذیرفته بودند امام هفتم علیه السلام از دنیا رفته است، (به غیبت او هم) ایمان داشتند. به عقیده آنان موسی بن جعفر علیه السلام که همان مهدی قائم است از دنیا رفته اما امامت نصیب و بهره کس دیگری نیست تا زمانی که رجعت کند و آن گاه ظاهر گشته و قیام خواهد کرد. آنان می‌پنداشتند وی پس از وفاتش رجعت کرد - به دنیا بازگشت - اما در مکانی پنهانی به سر می‌برد (غیبت) و اصحابش با وی دیدار می‌کنند و او را می‌بینند و او به آنان دستورات لازم را می‌دهد. آنان نیز در این باره به روایاتی استناد می‌کردند مبنی بر اینکه او قائم نامیده شده زیرا پس از وفاتش قیام می‌کند.^{۴۰}

بدین ترتیب واقفیان (بغدادی در الفرق بین الفرق ضمن اشاره‌ای به اصل اعتقادی ایشان یعنی زنده بودن موسی بن جعفر علیه السلام و مهدویت آن حضرت آنان را موسویه می‌خواند).^{۴۱} با نشر این اقوال و آراء بر انگیزه‌های خود در واقفی‌گری سرپوش نهادند به طوری که حرکت واقفیه مدت حدود یک قرن دوام یافت و البته بسیاری از آراء و اقوال مذکور در طی این مدت و نزد سران و هواداران واقفیه به عنوان دلایل و براهینی بر صحت مذهبشان طرح و ارائه گردید.

رویکرد شیعیان به واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام فقط به زمان شهادت ایشان منحصر نبود

بلکه در یک برهه زمانی دیگر و با انگیزه‌های عقیدتی خالص که متفاوت از بار اول بود گروهی از شیعیان به توقف در امامت موسی بن جعفر معتقد شدند. این حرکت واقفی‌گری به سال‌ها بعد از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام مربوط می‌شد یعنی زمان شهادت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام. در این زمان شیعیان در مسأله امامت و جانشینی علی بن موسی الرضا علیه السلام دچار مشکل شدند اگر چه آن حضرت فرزند خود محمد بن علی التقی علیه السلام را به جانشینی خویش معرفی کرده بود و اکثریت شیعیان آن را پذیرفته بودند ولی گروهی از شیعیان هم در این امر دچار تردید شدند. آنان با این طرز فکر که امام حتماً باید فردی بالغ و دارای سنّ بیشتر باشد از پذیرفتن امامت حضرت جواد علیه السلام که هفت سال بیش نداشت امتناع کردند و اعلام کردند چون او کودکی نابالغ است نمی‌تواند امام باشد و چون علی بن موسی علیه السلام جانشین و امامی از خود به جا نگذاشته پس او نیز امام نبوده است و بدین گونه بر امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند و به اقوال واقفیه روی آوردند.^{۴۲}

مسأله فرزند امام رضا علیه السلام در زمان حیات خود وی نیز مشکل‌ساز بود و برخی از سران واقفیه به آن حضرت اعتراض می‌کردند که چه گونه ادعای امامت و جانشینی پدرش را می‌نماید در حالی که فرزندی ندارد که جانشین و امام پس از او باشد.^{۴۳} البته با ولادت حضرت جواد علیه السلام این اعتراضات پایان گرفت ولی کم بودن سن امام جواد علیه السلام همچنان بهانه‌ای در دست واقفیان برای انکار امامت حضرت رضا علیه السلام بود.

علل و عوامل پیدایش واقفیه

عوامل پیدایش واقفیه را می‌توان در دو دسته کلی جای داد که هر یک به نوبه خود به عوامل چندی تقسیم می‌شود: عوامل مادی و عوامل معنوی.

۱. عوامل مادی

در رأس این عوامل باید از انگیزه‌های مالی نام برد. مال‌دوستی و ثروت‌طلبی در همه ادوار تاریخ نقش بزرگی در به وجود آمدن تفرقه و مفاسد اجتماعی و سیاسی و حتی مذهبی داشته است هم‌چنان که می‌توان از آن در جهت پیشبرد اهداف سودمند و مثبت بهره برد. در تاریخ اسلام هم جریان‌هایی وجود دارند که به سبب حبّ مال و ثروت پدید آمده‌اند و چه بسا شخصیت‌های بزرگ و نامداری را به دنبال خود کشیده‌اند. احادیث و روایات بسیاری که در مذمت دنیا و مال دنیا آمده همگی ناظر به همین جنبه و بعد منفی و فسادانگیز ثروت است. واقفیه هم یکی از جریان‌هایی است که تحت تأثیر همین انگیزه شکل گرفت و سران آن به ترویج و اشاعه عقاید خود که مبتنی بر انگیزه‌های مادی نیز بود، پرداختند. اخبار و نصوص متعددی وجود دارند که تأکید می‌کنند علت توقف این افراد در امامت موسی بن جعفر علیه السلام فریفته شدن به اموال و ثروت‌های فراوانی بود که در نزد آنان جمع شده بود. شیخ طوسی ضمن اشاره به این نکته نام اولین کسانی را که چنین ادعایی را مطرح کردند، ذکر می‌کند او می‌گوید:

«منابع مورد اعتماد خبر داده‌اند که اولین کسانی که این اعتقاد - توقف بر امامت موسی بن جعفر - را آشکار ساختند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی روایی بودند که در مال دنیا طمع کردند و به حطام آن دل بستند...»^{۴۴}

این اشخاص که پایه‌گذاران واقفیه بودند همگی از وکیلان امام هفتم علیه السلام بودند که شیعیان با توجه به اعتمادی که به آنها داشتند اموال بسیاری را به ایشان سپرده بودند تا به دست امام علیه السلام برسانند اما با درگذشت امام علیه السلام آنها در این اموال خیانت کرده و نزد خود نگه داشتند و از تحویل آن به جانشین امام علیه السلام خودداری کردند. یونس بن عبدالرحمن در روایتی در این باره می‌گوید: «وقتی ابوالحسن - امام کاظم علیه السلام - درگذشت کسی از وکیلان او نبود مگر این که

اموال بسیاری نزدش بود و همین سبب توقف آنها - در امامت - و انکار درگذشت ابوالحسن علیه السلام شد. در نزد زیاد بن مروان قندی هشتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار موجود بود...»^{۴۵} این دو نفر از وکیلان امام هفتم در عراق بودند. عثمان بن عیسی رواسی نیز وکیل امام در مصر بود که به گفته احمد بن حماد اموال فراوانی نزد او بود.^{۴۶} اینها اموالی بودند که در طی مدت طولانی زندانی بودن امام هفتم و عدم دسترسی وکیلان به ایشان، در نزد آنها جمع شده بود^{۴۷} و نتوانسته بودند آنها را به امام علیه السلام تحویل دهند. اینک که امام علیه السلام درگذشته بود دل بستگی به این اموال موجب شد وفات وی را انکار کنند و ادعا کنند که او زنده است تا بدین طریق امامت جانشین او - یعنی امام رضا علیه السلام را رد کرده و نصوص بر امامت وی را انکار نمایند و بتوانند اموالی را که در اختیارشان بود و می بایست به جانشین آن حضرت تحویل دهند برای خود نگه دارند.^{۴۸} کشی در شرح حال منصور بن یونس یکی دیگر از وکیلان امام علیه السلام می گوید: «منصور بن یونس بزرگ نص بر امامت رضا علیه السلام را انکار کرد به سبب اموالی که در نزد او بود».^{۴۹}

با توجه به برخی شواهد پیداست که این افراد به آن چه خود ادعا می کردند اعتقاد حقیقی نداشتند بلکه صرفاً با طرح ادعای خویش قصد داشتند به هدف خود یعنی دست یافتن به اموال مذکور نایل شوند، چنانکه این امر در مناظره یکی از این وکیلان با امام رضا علیه السلام و مجاب شدن او توسط ایشان به وضوح دیده می شود، به طوری که او حتی پس از باطل شدن ادعایش توسط امام علیه السلام از تحویل اموال سرباز می زند. احمد بن حماد این قضیه را چنین نقل می کند: «یکی از وکیلان، عثمان بن عیسی رواسی بود که در مصر به سر می برد و نزد او اموال بسیار و شش کنیز بودند. ابوالحسن - امام رضا علیه السلام - درباره [فرستادن] این اموال و کنیزان به او پیغام دادند اما او در نامه ای خطاب به وی نوشت: «پدر تو نمرده است» امام در جواب او نوشت: «پدرم به طور قطع درگذشت و ما میراث او را هم تقسیم کردیم و خبر

درگذشت او درست است». و در این باره با او استدلال کرد اما عثمان در نامه‌ای چنین نوشت: «اگر پدرت نمرده است از این اموال چیزی نصیب تو نمی‌شود و اگر هم چنان که می‌گویی در گذشته است، به من دستور نداده که مالی را به تو بدهم...»^{۵۰}

بدین ترتیب این افراد با طرح ادعای خود درباره زنده بودن امام هفتم علیه السلام و توقف بر امامت وی اموال بسیاری به چنگ آوردند و برای این که اهداف و انگیزه‌های اصلی آنان - یعنی تصرف اموال - برای مردم آشکار نشود به کمک همین اموال به ترویج عقاید بدعت‌آمیز خود دست زدند و کوشیدند تا از این طریق عده‌ای از شیعیان و بزرگان اصحاب امام علیه السلام را با خود هم‌داستان کنند. یونس بن عبدالرحمن در این باره می‌گوید: «چون ابوالحسن - امام هفتم علیه السلام - درگذشت کسی از وکیلان او نبود مگر که اموال بسیاری نزدش موجود بود و همین سبب توقف آنها و انکار وفات ابوالحسن علیه السلام شد... وقتی که این را مشاهده کردم و حق برایم آشکار شد و امامت ابوالحسن - امام رضا علیه السلام - را دانستم زبان به سخن گشوده و مردم را به امامت وی دعوت کردم اما آن دو - زیاد بن مروان قندی و علی بن ابی حمزه بطائنی - برایم پیغام فرستادند و گفتند چه چیز تو را به این کار و داشته‌ها اگر ثروت می‌خواهی ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم و ده هزار دینار برایم ضمانت کردند و خواستند از کارم دست بردارم اما من امتناع کردم و گفتم: ما از صادقین علیهما السلام روایت می‌کنیم که گفته‌اند: هر گاه بدعت‌ها آشکار شدند عالم باید دانش خود را آشکار سازد و اگر نکند نور ایمان از او گرفته خواهد شد و من از جهاد در راه امر خدا در هر حالی فروگذار نمی‌کنم. از این پس آن دو با من دشمنی کردند و کینه‌ام را به دل گرفتند»^{۵۱}

با این حال سران واقفیه در تطمیع گروهی از شیعیان موفق شدند چنان که شیخ طوسی می‌گوید: «آنها مردم را به سوی خود جلب کردند و از اموالی که در آنها خیانت کرده بودند به آنان دادند مانند حمزه بن بزيع و ابن المكارى و كرام الختعمى و امثال اینها»^{۵۲}

کشی در جایی دیگر ضمن اشاره به نکات فوق تأکید می‌کند که انگیزه اصلی کسانی که در امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند آزمندی و حرص مال و ثروت بود. او در این باره به داستان دو تن دیگر از وکیلان امام هفتم علیه السلام اشاره می‌کند که نام یکی از آنها حیان سراج بود و می‌گوید:

«پیدایش واقفیه این گونه بود که سی هزار دینار در نزد اشعث‌ها جمع شده بود که از زکات اموال و صدقات واجیشان بود. این اموال را نزد دو وکیل از وکلاء موسی بن جعفر در کوفه بردند که نام یکی حیان سراج بود و دیگری هم با او بود، در این زمان امام علیه السلام در زندان بود و آن دو وکیل با این اموال زمین و املاکی فراهم کردند و محصولش را فروختند اما چون موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت و خبرش به آنها رسید وفات او را انکار کردند و در میان شیعیان شایع کردند که او نمرده است و او همان قائم آل محمد است. گروهی از شیعیان بر آنها اعتماد کردند و سخنان آنها در میان شیعیان پخش شد، تا وقتی که مرگشان فرا رسید آن گاه وصیت کردند که این اموال را به وارثان موسی بن جعفر تحویل دهند. در این زمان بود که برای شیعیان آشکار شد آن دو این سخنان را به جهت آزمندی و حرص مال گفته بودند».^{۵۳}

۲. عوامل معنوی

عوامل معنوی را می‌توان به چند قسم تقسیم کرد:

الف) شبهات عقیدتی: شبهه‌های اعتقادی که گاه در اثر القاء اندیشه‌های نو پدید و گاه به سبب برداشت‌های نادرست از برخی مبانی و مصادر عقیدتی پدید می‌آمدند در شکل‌گیری و زمینه‌سازی حرکت واقفیه مؤثر بودند. از مهم‌ترین این شبهات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مسئله سن امام

مسئله سن امام به ویژه پس از امام رضا علیه السلام موجب پیدایش شبهاتی در بین شیعیان

گردید، زیرا در این دوران به خصوص، امامان در سنین کم و گاه در سن خردسالی به امامت می‌رسیدند و این امر موجب شک و تردیدهائی درباره امامت ایشان می‌شد. این امر به ویژه پس از درگذشت امام رضا علیه السلام بسیار مسئله‌ساز گردید و یکی از عوامل رویکرد گروهی از شیعیان به اندیشه واقفیه گردید. آن چه موجب تشدید بیشتر این مشکل می‌شود این بود که عده زیادی از اصحاب امام رضا علیه السلام بزرگان و ریش سفیدانی بودند که زمان امام هفتم و گاه دوران حضرت صادق علیه السلام را هم درک کرده بودند و اینک پذیرش امامت فرزند امام رضا علیه السلام را که در سن هفت سالگی بود برایشان دشوار می‌نمود. چنان که می‌بینیم برخی از اصحاب بزرگ امام هشتم علیه السلام در مسأله امامت حضرت جواد علیه السلام به شک و تردید گرفتار شدند.^{۵۴} به هر حال این مسأله موجب رویکرد عده‌ای از شیعیان، پس از وفات امام هشتم علیه السلام به واقفیه گردید. آنان با اشاره به سن کم حضرت جواد علیه السلام امامت وی را رد کردند و سپس امامت حضرت رضا علیه السلام را با استناد به این که جانشین و فرزند بالغی نداشته، انکار نمودند و به اعتقاد واقفیه بازگشته و بر امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند. آنها این طور استدلال می‌کردند که جایز نیست کودکی نابالغ امام باشد و اظهار می‌داشتند اگر جایز باشد که خداوند به اطاعت از امام نابالغ فرمان دهد پس جایز است که کودک نابالغ هم مکلف باشد و همان طور که عاقلانه نیست کودک نابالغ مکلف باشد جایز نیست که کودک نابالغ امام گردد و امام باید فردی بالغ باشد.^{۵۵}

بدین ترتیب گروهی از شیعیان سال‌ها پس از درگذشت امام موسی بن جعفر علیه السلام بر امامت آن حضرت توقف کردند. البته شبهه سن امام پیش از درگذشت امام رضا علیه السلام نیز در میان اصحاب ایشان مطرح بود و امام به سوالات ایشان در این باب پاسخ می‌گفت.^{۵۶} با این حال، این امر مانع از گرایش افرادی به واقفیه نگردید.

۲. مسأله غسل امام

یکی از دلایل قطعی در نزد برخی از واقفیان روایاتی بود که اظهار می‌داشتند امام معصوم را پس از وفاتش فقط امام معصوم دیگر غسل می‌دهد. از این رو چون موسی بن جعفر علیه السلام سال‌ها در زندان بود و به هنگام وفاتش حضرت رضا علیه السلام حضور نداشت تا جنازه وی را غسل دهد پس علی بن موسی علیه السلام نمی‌تواند امام معصوم و جانشین موسی بن جعفر علیه السلام باشد. روایاتی به این مضمون - انّ الامام لا یغسله الا الامام - به طور متعددی در منابع روایی ذکر شده‌اند.^{۵۷} شیخ صدوق برخی از این اخبار را در کتاب *عیون اخبار الرضا* به نقل از امام هشتم آورده و سپس درباره بطلان عقیده و استدلال واقفیه می‌گوید: «این اخبار را در این کتاب به منظور ردّ عقیده واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام آوردم که می‌پندارند او زنده است و امام رضا علیه السلام و امامان پس از او را انکار می‌کنند. صحت وفات موسی بن جعفر برای ابطال عقیده ایشان کافی است. آنها درباره این روایات سخنانی دارند و می‌گویند امام صادق علیه السلام فرموده امام را جز امام غسل نمی‌دهد، و اگر علی بن موسی الرضا امام بود باید او بدن موسی بن جعفر را غسل می‌داد. البته در این که کس دیگری بدن موسی بن جعفر را غسل داد دلیل و حجتی برای آنها وجود ندارد، زیرا امام صادق علیه السلام نهی کرده است که بدن امام را کسی جز امام بعدی غسل ندهد و اگر شخص دیگری در غسل امام متوفی دخالت کرد امامت امام بعدی باطل نمی‌شود و آن حضرت نفرموده: امام نیست مگر کسی که جنازه امام قبلی را غسل داده باشد، پس استدلال آنها به این اخبار باطل است. علاوه بر این، در برخی اخبار نقل شده که علی بن موسی بدن پدرش موسی بن جعفر را به گونه‌ای که بر حاضران پوشیده ماند، غسل داد».^{۵۸}

همچنین احتمال می‌رود که این روایات ساخته و پرداخته سران واقفیه باشد که به منظور مستند جلوه دادن اقوال خویش دست به این کار زده باشند، چنان که در خصوص روایاتی که تأکید می‌کنند موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی قائم است شاهد این گونه جعل و تحریف‌ها

هستیم. گذشته از این‌ها، شیخ صدوق احتمال دیگری را مطرح می‌کند مبنی بر این که روایات مذکور در این باب که از امام صادق علیه السلام نقل شده‌اند صرفاً در خصوص وفات اسماعیل پسر آن حضرت و برای نشان دادن این که او در مرتبه امامت نبوده، از ایشان صادر شده است.^{۵۹} شیخ مفید هم در این باره گفتاری دارد که در آن اشاره می‌کند روایات وارده در این خصوص ناظر به شرایط عادی و طبیعی است نه در حالت ضروری و اضطرار؛^{۶۰} مانند موقعیت سخت و دشواری که عباسیان بر امام هفتم علیه السلام تحمیل کرده بودند و امکان حضور حضرت رضا علیه السلام بر بالین پدرش و غسل بدن وی وجود نداشت.

۳. مسأله فرزند امام رضا علیه السلام

از اعتقادات ضروری شیعه این است که امامت با نص الهی از امامی به امام بعد که یکی از فرزندان وی است انتقال می‌یابد. این قید آخری از این جهت بود که امامت در دو برادر - به جز امام حسن و امام حسین علیه السلام - جایز نبود. مشکلی که در زمان امام رضا علیه السلام پیش آمد این بود که آن حضرت تا مدت‌ها فرزندی نداشت این امر بهانه‌ای در دست واقفیان شده بود، آنان که در امامت حضرت رضا علیه السلام شک داشتند، به حضرت رضا علیه السلام اعتراض می‌کردند که چگونه دعوی امامت می‌کند در حالی که جانشینی ندارد. یکی از سران واقفیه به نام ابن قیاما واسطی در نامه‌ای خطاب به امام رضا علیه السلام نوشت: «چگونه تو امام هستی در حالی که فرزندی نداری؟» امام در جواب او نوشت: «تو چه خبر داری که من فرزندی ندارم، خداوند شب و روز را به پایان نخواهد برد - کنایه از پایان دنیا است - تا اینکه پسری به من ارزانی دارد که میان حق و باطل جدایی اندازد»^{۶۱} همین ابن قیاما می‌گوید زمانی که ابو جعفر - امام جواد علیه السلام - به دنیا آمد نزد امام رضا علیه السلام رفت و حضرت به او فرمود: «خداوند به من فرزندی بخشید که از من و آل داوود ارث ببرد».^{۶۲}

الف) اعتقاد به قائمیت

اعتقاد به ظهور مهدی قائم که براندازنده ظلم و جور از زمین و برپا دارنده عدالت و برابری خواهد بود از اعتقادات اساسی شیعیان و مستند به تأکیدات و تصریحات فراوان رسول خدا ﷺ و امامان علیهم السلام بود. ولی برخی از روایات در برهه‌های زمانی خاص دستخوش برداشت‌هایی می‌گردیدند که در نهایت به ایجاد شبهات فکری و عقیدتی می‌انجامید چنانکه بسیاری از فرق شیعه، به خصوص آنان که در امامت توقف کردند به برخی از همین روایات استناد می‌جستند. واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام نیز از همین گروه بودند که آگاهانه یا ناآگاهانه برداشت‌هایی خاص از این روایات - و گاه نمونه‌های جعل شده‌ای از آنها ارائه می‌دادند. در حقیقت یکی از علل اساسی در پیشرفت کار واقفیه و گسترش ادعای ایشان وجود روایاتی بود که به گونه‌ای با آراء ایشان هم‌خوانی داشتند و یا سران واقفیه آنها را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که ادعاهای ایشان را موجه جلوه دهند. برخی از این روایات را سران واقفیه در استدلال‌های خود به کار می‌بردند و حتی در کتاب‌هایی که برخی از ایشان برای اثبات عقایدشان نوشتند آنها را ذکر کردند، از آن جمله در کتاب *نصرة الواقفة* که به قلم یکی از بزرگان واقفیه به نام موسوی نوشته شده بود، روایتی را از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: «وقتی ابوالحسن - موسی - فرزند ابو عبدالله - امام صادق علیه السلام - به دنیا آمد هدایایی را نزد ابو عبدالله صادق بردم او به من فرمود: به خدا سوگند که آنها را به قائم آل محمد هدیه دادی»^{۶۳} چنانکه ملاحظه می‌شود در این روایت تصریح شده که موسی بن جعفر علیه السلام قائم آل محمد است.

شیخ طوسی روایت دیگری از ایشان نقل می‌کند که شخصی نزد امام باقر آمد و پرسید: آیا شما روایت نمی‌کنید که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه می‌گفت اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خداوند آن را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی را از خاندان من برانگیزاند که دنیا را

از قسط و عدل پر سازد همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد؟ امام باقر فرمود: آری. مرد گفت: آیا او تو هستی؟ امام فرمود: نه، ولی او همانم شکافنده دریاست».^{۶۴} این روایت هم تصریح دارد که موسی بن جعفر - که همانم حضرت موسی شکافنده دریاست - قائم آل محمد است.

واقفیه با تمسک به این روایات و باور عمومی شیعیان نسبت به قائمیت، به ترویج آراء و عقایدشان پرداختند. آنها عده زیادی از شیعیان را با خود همراه کردند و به تدریج به اهدافشان شکل و رنگ عقیدتی دادند و همین موجب دوام و استمرار این حرکت و عقاید آنان در طی حدود یک قرن گردید و اندیشمندان بزرگی در میانشان ظهور کردند و کتابهای چندی در باب مذهب خود نوشتند. بی شک پاره‌ای از این روایات ساخته سران واقفیه بود که از تعارض آنها با روایات صحیح و اصول و مبانی تشیع می‌توان به جعلی بودن آنها پی برد و امام رضا علیه السلام نیز با شدت با این دسته روایات برخورد می‌کرد.^{۶۵} دسته دیگری از این روایات نیز آگاهانه یا ناآگاهانه مورد تحریف واقع شده بودند و یا برداشت‌های دیگری از آنها می‌شد، که امام علیه السلام در مقابل این روایات به تصحیح و تنقیح آنها می‌پرداخت.^{۶۶}

ب) انتظار ظهور مهدی

شیعیان در طی سالیان متمادی متحمل سختی‌ها و مصائب زیادی از جانب حاکمان و خلفاء شده بودند و با توجه به بشارت‌ها و نویدهای امامان علیهم السلام نسبت به ظهور مهدی موعود که بساط ظلم و ستم را برمی‌اندازد، پیوسته در انتظار ظهور این منجی الهی بودند. اما گاه همین انتظار و آرزوی برگرفته از عقاید پاک و خالص منجر به ظهور دسته‌ها و گروه‌هایی از شیعیان می‌شد. وحید بهبهانی در این باره می‌گوید: «شیعیان به سبب علاقه شدید به دولت کریمه ائمه علیهم السلام و شدت امید و آرزویشان نسبت به آن و به سبب سختی‌ها و دشواری‌هایی که بر ایشان و امامانشان وارد شده بود... پیوسته مشتاق برپایی دولت قائم آل محمد بودند که دنیا

را از قسط و عدل پر کند و همواره چشم انتظار قیام وی بودند... از این رو به کرات و بارها از امامان درباره مهدی قائم می‌پرسیدند تا شاید یکی از ایشان بگوید: او فلانی است...»^{۶۷}

در همین راستا روایات بسیاری هم از ائمه علیهم‌السلام نقل شده بود که به انتظار ظهور و قیام قائم فرا می‌خواندند و شیعیان را بر این امر تحریض می‌نمودند^{۶۸} اما در این میان گاه در تطبیق این روایات بر مصداقشان دچار مشکل می‌شدند و این همان مسأله‌ای بود که درباره واقفیه رخ داد. دوران سخت امامت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام که همزمان با خلافت چند تن از خلفاء سختگیر عباسی بود، شیعیان را به شدت خسته و آزرده کرده بود و در آرزوی گشایشی در کارها و ظهور مهدی موعود بودند. این وضعیت در کنار وجود احادیث بسیار درباره ظهور مهدی زمینه را برای فعالیت سران واقفیه فراهم ساخته بود، در واقع آنان از این اوضاع بیشترین بهره‌برداری را کردند.

بدین ترتیب تحت تأثیر این عوامل و انگیزه‌ها واقفیه شکل گرفت و گسترش یافت و با توجه به موقعیت سخت و دشوار شیعیان و ائمه علیهم‌السلام که تا اواخر سده سوم هجری یعنی دوران غیبت صغری تداوم داشت شاهد مناظراتی میان سران واقفیه و علماء شیعه هستیم که اینک هر دو طایفه قایل به غیبت مهدی علیه‌السلام بودند ولی در مصداق آن اختلاف داشتند. در طی مدت این صد سال کتاب‌های چندی توسط سران واقفیه برای اثبات آراء و اقوالشان نوشته شد که اگر چه هیچ یک از آنها باقی نمانده است ولی از آنها در منابع قدیمی نام برده شده است، از آن جمله شیخ طوسی از کتاب *نصرة الواقفة* نام برده که به وسیله یکی از سران واقفیه به نام موسوی نوشته شده بود.^{۶۹} اما نکته‌ای که بیشتر قابل ملاحظه است تالیف کتاب‌هایی توسط آنها در موضوع غیبت مهدی می‌باشد. در واقع سران واقفیه برای اثبات مدعای خود درباره مهدویت و غیبت موسی بن جعفر علیه‌السلام نخست می‌بایست این موضوعات را به طور مبنایی و اصولی به اثبات برسانند و سپس در خصوص مصداق آن - که به ادعای آنان امام هفتم علیه‌السلام

بود - به بحث پردازند. از این رو برخی از بزرگان این طایفه کتاب‌هایی در باب غیبت تألیف کردند که زمان تألیف اکثر این کتاب‌ها به پیش از غیبت امام دوازدهم علیه السلام می‌رسید. آنان در این کتاب‌ها به طور عمده به ذکر روایات نقل شده از رسول خدا و ائمه علیهم السلام در خصوص مهدی و قائم آل محمد پرداخته و سپس آنها را بر امام هفتم علیه السلام تطبیق داده و آن حضرت را همان مهدی و قائم موعود معرفی می‌کردند.

از مهم‌ترین این کتاب‌ها، کتاب الغیبه نوشته حسن بن محمد بن سماعه کوفی است. ابن سماعه یکی از معروف‌ترین سران واقفیه است که تصنیفات خوبی داشته و در فقه نیز فرهیخته بود، وی در سال ۲۶۳ هـ. درگذشت. او کتاب‌های متعددی نوشته بود، از آن جمله همین کتاب است که در موضوع غیبت می‌باشد.^{۷۰} نجاشی اخباری درباره عناد او با شیعه و امامان پس از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است.^{۷۱} از همین قبیل علی بن حسن طاطری بود که تعقیب شدیدی در مذهب خودش داشت و با شیعیان امامی دشمنی سختی می‌ورزید. او در حمایت از واقفیه کتاب‌های بسیاری نوشت، شمار کتاب‌های او را که اکثراً در موضوع فقه می‌باشند بیش از سی کتاب دانسته‌اند،^{۷۲} از جمله آنها نیز کتابی به نام الغیبه می‌باشد.^{۷۳}

این تألیفات نشان می‌دهد که سران واقفیه فعالیت گسترده‌ای را برای اشاعه مذهب خود شروع کرده بودند با این حال، این حرکت انشعابی بیش از این تداوم نیافت و پس از غیبت صغری امام دوازدهم حضور فعالی از این طایفه مشاهده نمی‌شود اما توجه زیاد علماء بزرگ امامی مانند شیخ صدوق و ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی به نقد و ردّ اقوال و آراء واقفیه - که در مقایسه با برخورد ایشان با اقوال سایر فرق شیعه بخش متناهی را به خود اختصاص داده است - بیانگر اهمیت و حساسیت این جریان در تاریخ تشیع می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد بن علی بن بابویه الصدوق، **کمال‌الدین و تمام‌النعمة**، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶)، ص ۱۰۱-۱۰۳.
۲. همان، ص ۴۰.
۳. حسن بن موسی نوبختی، **فرق‌الشیعه**، (نجف، حیدریه، ۱۳۵۵)، ص ۸۲.
۴. محمدباقر وحید بهبهانی، **فوائد‌الوحید**، (قم، مکتب‌الاعلام‌الاسلامی، ۱۴۰۴)، چاپ شده در آخر رجال خاقانی، ص ۴۰.
۵. ریاض محمد حبیب‌الناصری، **الواقفیه دراسه تحلیلیه**، ج ۱، (مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه‌السلام، ۱۴۰۹)، ص ۲۰.
۶. همان، به نقل از علامه حلّی در **منتهی‌المطلب**، ج ۲، ص ۲۶۱.
۷. محمد بن حسن طوسی، **اختیار معرفه‌الرجال**، ج ۲، (مشهد، دانشکده‌الهیات، ۱۳۴۸ش)، ص ۷۴۸.
۸. همان، ص ۶۰۲.
۹. ر.ک: محمد بن علی بن شهر آشوب، **معالم‌العلماء**، (نجف، حیدریه، ۱۳۸۰)، ص ۷۴؛ احمد بن علی نجاشی، **رجال**، (بی‌جا، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸)، ص ۱۶۵؛ محمد بن حسن طوسی، **الغیبه**، (قم، مؤسسه‌المعارف‌الاسلامیه، ۱۴۱۷)، ص ۴۷ و همو، **اختیار معرفه‌الرجال**، پیشین، ص ۵۰۵؛ تقی‌الدین ابن داوود، **الرجال**، (نجف، حیدریه، بی‌تا)، ص ۲۶۵.
۱۰. محمد بن علی بن بابویه، صدوق، پیشین، ص ۳۰.
۱۱. سعد بن عبدالله اشعری، **المقالات والفرق**، چاپ سوم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱)، ص ۲۰.
۱۲. همان.

۱۳. حسن بن موسی نوبختی، پیشین، ص ۲۲.
۱۴. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، (بیروت، بی نا، ۱۴۰۵)، ص ۸۵.
۱۵. عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، (بیروت، دارالآفاق الجدیده، ۱۹۷۸)، ص ۵۹.
۱۶. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، کتاب الملل والنحل، (قاهره، مکتبه انجلوا، ۱۹۵۶)، ص ۱۴۷.
۱۷. حسن بن موسی نوبختی، پیشین، ص ۶۷.
۱۸. محمد بن محمد بن نعمان المفید، الفصول المختاره فی العیون والمحاسن، (قم، ستادکنگره شیخ مفید، ۱۴۱۱)، ص ۲۵۰.
۱۹. محمد بن علی بن بابویه، صدوق، پیشین، ص ۴۰.
۲۰. حسن بن موسی، نوبختی، پیشین، ص ۹۶؛ محمد بن عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ص ۱۵۱.
۲۱. نوبختی، پیشین، ص ۲۸؛ سعد بن عبدالله اشعری، پیشین، ص ۲۶.
۲۲. نوبختی، پیشین، ص ۲۶ - ۲۷.
۲۳. نوبختی، پیشین، ص ۳۴ و سعد بن عبدالله اشعری، پیشین، همان، ص ۴۴.
۲۴. نوبختی، پیشین، ص ۲۵ و سعد بن عبدالله اشعری، پیشین، ص ۴۴.
۲۵. نوبختی، پیشین، ص ۶۲.
۲۶. همان، ص ۶۱ - ۶۲.
۲۷. همان، ص ۶۷ - ۶۸.
۲۸. همان، ص ۷۳.
۲۹. همان، ص ۴۷؛ اشعری، پیشین، ص ۶۹ - ۷۰.
۳۰. نوبختی، پیشین، ص ۵۲ - ۵۳؛ اشعری، پیشین، ص ۶۹ - ۷۰.
۳۱. نوبختی، پیشین، ص ۷۹؛ اشعری، پیشین، ص ۸۷.
۳۲. نوبختی، پیشین، ص ۸۱؛ اشعری، پیشین، ص ۹۱.
۳۳. نوبختی، پیشین، ص ۸۰؛ اشعری، پیشین، ص ۹۰.
۳۴. نوبختی، پیشین، ص ۸۱؛ اشعری، پیشین.
۳۵. نوبختی، پیشین، ص ۸۰؛ اشعری، پیشین، ص ۸۹.

٣٦. نوبختی، پیشین، ص ٨٢؛ اشعری، پیشین، ص ٩١.
 ٣٧. همان.
٣٨. همان، ص ٨٢؛ اشعری، پیشین، ص ٩١.
 ٣٩. نوبختی، پیشین.
٤٠. همان، ص ٨٠؛ اشعری، پیشین، ص ٩٠.
 ٤١. بغدادی، پیشین، ص ٤٦.
 ٤٢. نوبختی، پیشین، ص ٨٨.
٤٣. محمد بن یعقوب کلینی، **الكافی**، ج ١، (تهران، انتشارات اسلامیه، ١٣٦٢ش)، ص ٣٢٠؛ محمد بن محمد بن نعمان المفید، **الارشاد**، (تهران، اسلامیه، ١٣٧٦)، ص ٢٩٨.
٤٤. محمد بن حسن طوسی، **الغیبه**، پیشین، ص ٤٢.
 ٤٥. محمد بن علی بن بابویه الصدوق، **علل الشرایع**، (نجف، مکتبه الحیدریه، بی تا)، ص ٢٣٥.
 ٤٦. همان، ص ٢٣٦.
٤٧. فضل بن حسن طبرسی، **اعلام الوری**، (قم، مؤسسه آل البيت، ١٤١٧)، ص ٣٠٣.
 ٤٨. همان.
٤٩. طوسی، اختیار معرفه الرجال، پیشین، ص ٧٦٨.
 ٥٠. محمد بن علی بن بابویه، صدوق، پیشین، ص ٢٣٦.
 ٥١. همان، ص ٢٣٥.
٥٢. محمد بن حسن طوسی، **الغیبه**، پیشین، ص ٤٢.
 ٥٣. همان، ص ٢٨٦.
٥٤. الناصری، پیشین، ص ٨٥.
٥٥. حسن بن موسی نوبختی، پیشین، ص ٩٧؛ محمد بن محمد بن نعمان مفید، پیشین، ص ٢٥٦.
 ٥٦. علی بن عیسی اربلی، **کشف الغمه**، ج ٢، (قم، اسلامیه، ١٣٦٤ش)، ص ٣٥٣؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ٢، ص ١٠٦.
٥٧. محمد بن علی بن شهر آشوب، **مناقب آل ابی طالب**، ج ٣، (بیروت، دارالاضواء، ١٤١٢)، ص ٣٢٤؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ص ٢٢٤ - ٢٢٥.

۵۸. محمد بن علی بن بابویه، **عیون اخبار الرضا**، (بیروت، الاعلمی، ۱۴۰۴)، ص ۱۰۵.
۵۹. محمد بن علی بن بابویه صدوق، **کمال الدین و تمام النعمه**، پیشین، ج ۱، ص ۷۱.
۶۰. محمد بن محمد بن نعمان، مفید، پیشین، ص ۲۴۹.
۶۱. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰ و مفید، **الارشاد**، پیشین، ص ۲۹۸.
۶۲. محمد بن حسن الصفار، **بصائر الدرجات**، (قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴)، ص ۱۳۸.
۶۳. محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۳۰.
۶۴. همان، ص ۳۳.
۶۵. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵.
۶۶. محمد بن حسن طوسی، **اختیار معرفة الرجال**، پیشین، ص ۷۷۴.
۶۷. محمدباقر وحید بهبهانی، پیشین، ص ۴۱.
۶۸. محمد بن علی بن بابویه صدوق، پیشین، ص ۲۸۶ و ۶۴۴؛ محمد بن ابراهیم نعمانی، **الغیبة**، (قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲)، ص ۱۹۸ و ۲۰۰.
۶۹. محمد بن حسن طوسی، **الغیبة**، پیشین، ص ۳۰.
۷۰. محمد بن حسن طوسی، **الفهرست**، (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۰)، ص ۱۳۴.
۷۱. احمد بن علی نجاشی، پیشین، ص ۴۱.
۷۲. محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۲۷۳.
۷۳. احمد بن علی نجاشی، پیشین، ص ۲۵۵.

منابع

- ابن بابویه الصدوق، محمد بن علی، **کمال الدین**، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶).
- _____، **علل الشرايع**، (نجف، مكتبة الحيدريه، بی تا).
- _____، **عیون اخبار الرضا**، (بیروت، الاعلمی، ۱۴۰۴).
- ابن داوود، تقی الدین، **الرجال**، (نجف، حیدریه، بی تا).
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، **معالم العلماء**، (نجف، حیدریه، ۱۳۸۰).
- _____، **مناقب آل ابی طالب**، ج ۳، (بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۲).

- اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمه**، ج ۲، (قم، اسلامیة، ۱۳۶۴).
- اشعری، ابوالحسن، **مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین**، ج ۱، (بیروت، بی نا، ۱۴۰۵).
- اشعری، سعد بن عبدالله، **المقالات والفرق**، چاپ سوم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲).
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، **الفرق بین الفرق**، (بیروت، دارالآفاق الجدیده، ۱۹۷۸).
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، **الملل والنحل**، (قاهره، مکتبه انجلوا، ۱۹۵۶).
- الصفا، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات**، (قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴).
- طبرسی، فضل بن حسن، **اعلام الوری**، (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷).
- طوسی، محمد بن حسن، **اختیار معرفة الرجال**، ج ۲، (مشهد، دانشکده الهیات، ۱۳۴۸ش).
- _____، **الغیبه**، (قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷).
- _____، **الفهرست**، (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۰).
- کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج ۱، (تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۲ش).
- المفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد**، (تهران، اسلامیة، ۱۳۷۶).
- _____، **الفصول المختاره فی العیون والمحاسن**، (قم، ستاد کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۱).
- الناصری، ریاض محمد حبیب، **الواقفیه دراسه تحلیلیه**، ج ۱، (مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۹).
- نجاشی، احمد بن علی، **رجال**، بی جا، (مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸).
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبه**، (قم، انوار المهدی، ۱۴۲۲).
- نویختی، حسن بن موسی، **فرق الشیعہ**، (نجف، حیدریه، ۱۳۵۵).
- وحید بهبهانی، محمدباقر، **فوائد الوحید**، چاپ شده در آخر رجال خاقانی، (قم، مکتب الاعلام الاسلامیه، ۱۴۰۴).